

بررسی دیدگاه ابن تیمیه درباره حدیث منزلت

سید محمد علی موسوی^۱

چکیده

حدیث منزلت که از طرق مختلف در کتب روایی اهل سنت نقل شده است، فضایل متعددی را برای حضرت علی علیه السلام ثابت می کند. با وجود روشنی دلالت این حدیث بر افضلیت و خلافت بلافصل حضرت امیر علیه السلام، ابن تیمیه تلاش کرده است تا با دلایل ضعیف و واهی دلالت این حدیث را انکار کند و این خلافت را منحصر بداند در مدت غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جنگ تبوک. می گوید این حدیث نه اینکه فضیلتی برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیست بلکه حتی دلالت بر تنقیص هم می کند.

و در مقام استدلال بر عدم خلافت می نویسد: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، بارها از مدینه بیرون رفته اند، و خلیفه ایشان در مدینه غیر از علی افرادی دیگر از صحابه بوده است. و همچنین اگر علی علیه السلام بصورت مطلق به منزله هارون می بود پس نباید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی را بر ایشان خلیفه قرار بدهد و حال اینکه می بینیم حضرت چنین کاری را انجام داده از جمله در جنگ خیبر و شبهاتی دیگر را بیان کرده است.

اما با بررسی موقعیت سیاسی و اجتماعی شهر مدینه در زمان جنگ تبوک و توجه به الفاظ بکار رفته در این روایت و همچنین صدور این حدیث در جایگاه های مختلف توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نکاتی دیگر پیرامون این حدیث شریف، پاسخ این شبهات داده می شود.

مقاله حاضر شبهات کتاب منهاج السنه را نقد و بررسی کرده و در نتیجه سست بودن دیدگاه ابن تیمیه را به اثبات رسانده است.

واژگان کلیدی:

حدیث منزلت، خلافت، ابن تیمیه، جنگ تبوک، امامت

^۱. فارغ التحصیل رشته کلام، سطح سه، مدرسه عالی نواب.

مقدمه

امامت با توجه به جایگاه بالایی آن، یک مقام انتصابی است که حکمت الهی آن را اقتضا می کند و همچنین با توجه به مصالح امت اسلامی، هرگز پذیرفتنی نیست که پیامبر گرامی اسلام چشم از زندگی بر بندد و در زمینه رهبری امت، سخنی بر زبان نیاورد.

و بر این اساس، پیامبر اکرم از همان ابتدای نبوتش، به صورت آشکارا در بین مردم بارها امام بعد از خودش را تعیین کرده است؛ که یکی از روایات معتبر و متواتر بر تعیین خلافت، حدیث منزلت است که ایشان به مناسبت های مختلف از جمله در جنگ تبوک، خطاب به علی بن ابی طالب فرمود:

«يَا عَلِيُّ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟»

امتیاز این حدیث نسبت به سایر احادیث باب فضیلت، این است که بخاری و مسلم^۱ هر دو این روایت را نقل کرده اند و این دو کتاب از اعتبار ویژه ای در نزد اهل سنت برخوردار است. این حدیث علاوه بر اینکه در نزد شیعه متواتر است^۲ در نزد اهل سنت هم جزء احادیث صحیح و مشهور و بلکه متواتر^۳ می باشد.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۲۹؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ ابن ماجه، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ ترمذی، محمد بن عیسی؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ نسائی، احمد بن شعیب؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۲. احمد بن حنبل؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲.

۲. شیخ طوسی در اعتبار حدیث منزلت می نویسد: «والطریق الذی به صح هذا الخبر (الحدیث المنزلة) هو ما قدمناه فی خبر الغدير من تواتر الشيعة به ونقل المخالفين له علی وجه التواتر والاجماع علی نقله وإن اختلفوا فی تأويله.» طوسی، محمد بن حسن؛ الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، ص ۲۲۳.

۳. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب بعد ذکر حدیث منزلت می نویسد: «این حدیثی است که اتفاق شده بر صحت آن، روایت کرده اند آن را امامان حافظان احادیث مانند ابی عبد الله بخاری در صحیح خود، مسلم بن حجاج در صحیح خود، ابی داود در سنن خود، ابی عیسی ترمذی در جامع خود، ابی عبد الرحمن نسائی در سنن خود، ابن ماجه قزوینی در سنن خود و همگی اتفاق کرده اند بر صحت این حدیث تا آن جا که به اجماع آنان رسیده، حاکم نیشابوری گفته است: این حدیثی است که در حد تواتر داخل شده است.» گنجی، محمد بن یوسف؛ کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۲۸۳.

محمد جعفر کتانی بعد از ذکر حدیث می نویسد:

«در رساله شیخ جسوس آمده است که حدیث منزلت، متواتر است که بیش از بیست صحابی آن را نقل کرده اند» کتانی، محمد بن جعفر؛ نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۹۵.

در رابطه با تواتر حدیث، حاکم حسکانی (م ۴۷۰ق) که از علمای بزرگ اهل سنت است می نویسد:

مهمترین هدف از این نوشته، اثبات امامت حضرت علی به عنوان خلیفه بلافصل پیامبر و دفاع از مسئله امامت با توجه به حدیث شریف منزلت است.

با توجه به قرائن داخلی و خارجی موجود در حدیث منزلت، جمیع منازل هارون از جمله خلافت بلافصل و افضلیت برای حضرت علی اثبات می گردد و شبهات مخالفین از جمله ابن تیمیه، سست و بی اساس است.

بررسی دلالت حدیث منزلت

با توجه به این حدیث شریف، از سه روش می توان خلافت بلافصل را برای حضرت علی ثابت کرد:

یکی از راه دلالت لفظی، که با توجه به اطلاق لفظ منزلت و عمومیت استثناء، پیامبر اکرم جمیع منزلتها و موقعیت های هارون نسبت به موسی را برای علی قرار داد و چیزی جز نبوت را استثنا نکرد، و از جمله آن مقامات، خلافت بلافصل است.

روش دوم، دلالت قرینه ای است که با تأمل در اطراف این حدیث و موقعیت اجتماعی و نظامی شهر مدینه در زمان جنگ تبوک و همچنین تعدد صدور این حدیث در مکان های مختلف، به مسئله خلافت پی می بریم.

و روش سوم، از طریق اثبات افضلیت است که این حدیث شریف، افضلیت را که یکی از مقامات هارون است برای علی ثابت می کند و از طرفی هم مقدم دانستن شخص مفضل بر افضل قبیح است.

«حدیث منزلت، حدیثی است که استاد ما حافظ ابو حازم می گفت: من با ۵ هزار سند حدیث منزلت را نقل کرده ام» حاکم حسکانی، عبید الله بن احمد؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۱۹۵.

صالحی شامی، یکی از اندیشمندان بزرگ اهل سنت (م ۹۴۲ق) می نویسد:

«حدیث منزلت، حدیث متواتر است از بیش از ۲۰ نفر از صحابه این روایت را نقل کرده اند و حافظ ابن عساکر نزدیک ۲۰ صفحه حدیث منزلت را با سندهای مختلف نقل کرده است.» صالحی شامی، محمد بن یوسف؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

بنابراین حدیث منزلت، از نگاه فریقین جزء احادیث متواتر است که بیش از بیست نفر از صحابه آن را نقل کرده اند.

دیدگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه به جهت بغض و کینه ای که نسبت به امیرالمومنین داشت تلاش کرده به هر بهانه ای حضرت را تنقیص کند و حتی روایاتی را که در فضیلت ایشان وارد شده، ابتدا رد می کند و در صورتی که نتواند روایت را تضعیف کند در صدد توجیه روایت بر می آید و سعی می کند تا فضیلتی برای علی ثابت نشود. از جمله نسبت به حدیث متواتر منزلت که چون در صحیحین و سایر کتب معتبر اهل سنت آمده نتوانسته آن را از نظر سندی تضعیف کند لذا می نویسد:

«ان هذا الحديث ثبت في الصحيحين بلاريب و غيرهما

این حدیث (منزلت) بدون شک در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب آمده است.»^۱

ولی نهایت تلاش خود را کرده است تا این روایت را توجیه کند و می گوید نه اینکه فضیلتی برای علی بن ابی طالب عليه السلام نیست بلکه حتی دلالت بر تنقیص هم می کند.

و حال به صورت تفصیلی به شبهات ابن تیمیه در رابطه با این حدیث شریف می پردازیم:

شبهه اول: خلافت بر زنان و کودکان، فضیلت نیست

ابن تیمیه بین خلافت علی در مدینه با خلافت هارون در زمان موسی فرق گذاشته است و آن را فضیلت نمی داند.

او در تضعیف خلافت علی در مدینه، در زمان جنگ تبوک می نویسد:

«پیامبر هر وقت بخاطر جنگ و یا عمره و یا حج مدینه را ترک می کرد بعضی از صحابه را به عنوان جانشین خودش قرار می داد. در غزوه تبوک که آخرین غزوه بود به کسی اجازه تخلف داده نشد و همه مردم در آن شرکت کردند مگر زنان و کودکان و افراد ناتوان و منافقین؛ و کسی از مردان قوی در مدینه باقی نماند تا اینکه بخواهد در غیاب پیامبر بر آنها خلافت کند و نیازی نبود که رسول خدا بر این زنان و کودکان و عاجزین

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم؛ منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج ۷، ص ۳۲۶.

فردی مهم و با شخصیت را به عنوان جانشین قرار بدهد چون این استخلاف و جانشینی ضعیف تر از دیگر استخلافات بوده است (یعنی حتی از جانشینی ابن ام مکتوم هم ضعیف تر بوده است).

پادشاهان هم وقتی به قصد جنگ از شهر خارج می شوند به همراه خودشان افرادی را می برند که نفعی داشته باشند و از مشورت، رای، زبان، دست و شمیرشان استفاده کنند، و حال آنکه پیامبر در این جنگ نیازی به علی نداشت تا بخواهد از مشورت و شمشیر او استفاده کند لذا غیر او را برای جنگ انتخاب کرد تا بتواند از آنها استفاده کند. و این جانشینی مانند خلافت هارون نیست چون سپاه به همراه هارون بود و موسی به تنهایی (به کوه طور) رفت اما در اینجا سپاه به همراه پیامبر بودند و در مدینه فقط زنان و کودکان حضور داشتند.^۱

نقد و بررسی

با توجه به عبارت فوق، این تیمیه شرکت همه مردان در جنگ به همراه پیامبر و جانشینی علی بر زنان و کودکان و افراد ناتوان باقیمانده در مدینه را دلیل بر ضعف این استخلاف دانسته.

این اشکال را در قالب چند مسئله، مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. «كان النبي صلى الله عليه وسلم كلما سافر في غزوة أو عمره أو حج يستخلف على المدينة بعض الصحابة... فلما كان في غزوة تبوك، لم يأذن في التخليف عنها وهي آخر مغازيه، ولم يجتمع معه الناس كما اجتمعوا معه فيها، أي في المغازي الأخرى، فلم يتخلف عنه إلا النساء والصبيان أو من هو معذور لعجزه عن الخروج أو من هو منافق، ولم يكن في المدينة رجال من المؤمنين أقوياء يستخلف عليهم، كما كان يستخلف عليهم في كل مرة، الباقون عجزه وأطفال وصبيان ونسوان، هؤلاء الباقون في المدينة لم يكن حاجة أن يستخلف عليهم رسول الله رجلا مهما وشخصية من شخصياته الملتفين حوله، بل كان هذا الاستخلاف أضعف من الاستخلافات المعتادة منه (صلى الله عليه وسلم) ... والملوك وغيرهم إذا خرجوا في مغازيهم أخذوا معهم من يعظم انتفاعه به ومعاونته له، ويحتاجون إلى مشاورته والانتفاع برأيه ولسانه ويده وسيفه، فلم يكن رسول الله محتاجا إلى علي في هذه الغزوة، حتى يشاوره أو أن يستفيد من يده ولسانه وسيفه، فأخذ معه غيره، لأنهم كانوا ينفعونه في هذه القضايا ولم يكن هذا الاستخلاف كاستخلاف هارون لأن العسكر كان مع هارون و إنما ذهب موسي وحده و اما استخلاف النبي صلى الله عليه وسلم فجميع العسكر كان معه و لم يتخلف بالمدينة غير النساء والصبيان.» همان، ج ۷، ص ۳۲۶-۳۲۹.

۱ - بررسی وضعیت سیاسی - اجتماعی مدینه هنگام جنگ

ابن تیمیه مدعی است عدم شرکت حضرت امیر در جنگ تبوک دلیل بر ضعف آن حضرت است، اما در پاسخ باید گفت بلکه به عکس، بررسی وضعیت زمان جنگ نشان می دهد جانشینی از پیامبر در این موقعیت حساس، دلیل بر فضیلت است.

باید دید به چه علت رسول خدا، امیر المومنین را در این غزوه به جای خود در مدینه به عنوان جانشین گذاشتند با آن که آن حضرت در تمام غزوات رسول الله از بدر و احد و احزاب و حنین و غیر آن بدون استثناء شرکت داشتند، و نه تنها شرکت بلکه یگانه فاتح میدان جنگ و مدافع رسول خدا در خطرات و مواقع حساس مانند جنگ احد بوده اند؟

و وضع مدینه در آن زمان به چه کیفیتی بوده است، که رسول خدا فرمود: یا علی اینک مدینه صلاحیت ندارد مگر آنکه خود من و یا شخص تو در آن بوده باشد!^۱ و این جمله تاریخی حدیث منزلت را به چه عنایتی فرموده است؟

برای روشن شدن این حقیقت ناچاریم یک نظر اجمالی به اوضاع مدینه در آن روز بنمائیم:

غزوه تبوک در سال نهم از هجرت، و در ماه رجب تا رمضان اتفاق افتاد، و تا رحلت رسول اکرم یکسال و نیم بیشتر فاصله نداشت، و اوضاع مدینه از جهت منافقین و توطئه های ایشان بر علیه رسول الله و مسلمین روز بروز، رو به افزایش می گذاشت، و صلابت و خشونت آنها بیشتر می شد.

آن قدر در اذیت مسلمین و خود رسول خدا دست به کار بودند که پیامبر فرمود: «ما أودی نبی مثل ما أودیت قط»؛ هیچ پیغمبری به اندازه ای که من مورد آزار و اذیت قرار گرفته ام قرار نگرفته است.^۲

در اثر قوت اسلام و شوکت و قدرت مسلمین، جنگ ها و غزوات رسول الله رو به نقصان گذاشت، و آن مراتبها و تلخیهای نبرد و کارزار با دشمن کم می شد، و با فتح مکه و طائف که دو سنگر مهم مشرکین در هم شکست، و ملجأ و پناه دیگری برای خود نداشتند، بسیاری از مشرکین و همچنین اهل کتاب بویژه یهود

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۷۵.

به ظاهر اسلام آورده، و در باطن به عقیده دیرین خود باقی بودند و پیوسته در صدد ایجاد فتنه و آشوب و تزلزل و اضطراب بودند.

ابو عامر راهب^۱ که پیامبر اکرم به او لقب فاسق داده بود، از رؤسا و کشیش‌های نصاری بوده، و بعد از اسلام آوردنش، بواسطه توطئه‌ها بر علیه رسول گرامی اسلام، از ترس به مکه گریخت و پس از فتح مکه به طائف و پس از فتح طائف به شام فرار کرد. و منافقین مدینه که از بزرگان آنها عبد الله بن ابی و جد بن قیس بودند، و پیوسته می‌خواستند زمینه را برای بازگشت ابو عامر به مدینه فراهم کنند، دائماً در بین مسلمانان به شایعه پراکنی پرداخته، و ایشان را از لشکر رومیان می‌ترساندند، و نیز در مدینه منتشر شد که هرقل سلطان روم با چهل هزار مرد جنگی به تبوک آمده، و با چهار طائفه مهم هم عهد شده و برای قتل مسلمین و غارت اموال و اسارت بردن زنان و کودکان ایشان عازم مدینه است.

در این حال آیات قرآن با شدتی هر چه تمامتر نازل می‌شد، و مسلمین را امر به بسیج عمومی نموده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا ترغیب می‌کرد،^۲ و مسلمین همه آماده جهاد شدند و با لشگری انبوه با رسول خدابه حرکت آمدند.

منافقان که امر جهاد برای آنها نیز بود، چون زحمت جهاد و رنج سفر به شام را می‌دانستند، هر یک به عذری خود را معذور نموده و کنار کشیدند، و بعضی همچون عبد الله بن ابی که دارای شخصیت و موقعیتی عظیم بود، خود را با یاران و طرفدارانش تا محل جرف^۳ که لشکرگاه حضرت در بدو خروج بود

۱. «وَأَمَّا أَبُو عَامِرٍ فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، ثُمَّ قَدِمَ مَعَ قُرَيْشٍ يَوْمَ أَحَدٍ مُحَارِبًا، فَسَمَّاهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا عَامِرٍ الْفَاسِقَ، فَلَمَّا فَتَحَتْ مَكَّةَ لِحَقِّ بَهْرَقِلَ هَارِبًا إِلَى الرُّومِ، فَمَاتَ كَافِرًا عِنْدَ هِرَقْلَ.» ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله؛ الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۸۰.

۲. و در این حال که مردم بعضی در حرکت تأتی و سستی داشتند، و هوای مدینه در زیر سایبان‌ها و میوه‌هایی که در آستانه رسیدن بود ایشان را به خود جلب می‌کرد، این آیه نازل شد:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ. إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يُسَبِّدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.}؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید» کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست. اگر بسیج نشوید، [خدا] شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند، و گروهی دیگر به جای شما می‌آورد، و به او زبانی نخواهید رسانید، و خدا بر هر چیزی تواناست.» توبه، آیه ۳۸-۳۹.

۳. لشکرگاه آنحضرت در جرف بود. حلبی، علی بن ابراهیم؛ السیره الحلبیه فی سیره الأئمن المأمون، ج ۳، ص ۱۵۱.

جرف در سه میلی مدینه به طرف شام است. حموی، یاقوت بن عبد الله؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۲۸.

آمده، و در کنار آن محل که پائین‌تر از جماعت رسول خدا و مسلمین بود خیمه زد، و علم آویخت. و گویند که جماعت او از جماعت رسول خدا کمتر نبود.^۱

چون رسول خدا عازم بر حرکت شد عبد الله بن ابی با هواخواهانش به مدینه بازگشتند، و می‌گفتند: محمد خیال می‌کند جنگ با رومیان مانند جنگ با اعراب است، به خدا قسم همه آنها در راه می‌میرند، و از گرمای هوا و نبودن آب و طعام جان بدر نمی‌برند، و سوگند به خدا می‌بینم محمد و یاران او را به ریسمانهای اسارت بسته‌اند.^۲

و با ابو عامر راهب قرار گذاشته بودند که در نبودن پیامبر به مدینه برگردد، و در آنجا امام جماعت و رئیس گردد، و نیز می‌پنداشتند که رسول خدا در این سفر جان به سلامت نمی‌برد، و در صورت حیات نیز با توطئه قتل آن حضرت در عقبه که توسط دوازده نفر یا چهارده نفر از آنها صورت می‌گیرد، دیگر مسئله تمام است. و آنها نیز در غیبت پیامبر در داخل مدینه به زنان و ذراری رسول الله و مسلمین یورش می‌برند، و آنها را می‌کشند، و اسیر می‌کنند، و از مدینه بیرون می‌نمایند.

رسول خدا که بخوبی از حالات و نیت‌های ایشان خبر داشت، دید که باید علی بن ابی طالب را در مدینه بجای خود گذارد، تا جلوی فساد را بگیرد، و کسی غیر از علی علیه السلام قدرت در هم شکستن توطئه منافقین را ندارد، و نیز چون می‌دانست که در این جنگ کشتاری اتفاق نمی‌افتد، و نیاز به بازوی توانا و قدرت دل او نیست، پس او را در مدینه به عنوان خلافت و جانشینی خود منصوب کرد و فرمود جبرئیل به من گفت:

«یا محمد إن العلی الاعلی یقرئک السلام و یقول لک یا محمد : إِمَّا أَنْتَ تَخْرُجُ وَ یَقِیمُ عَلِی ، أَوْ یَقِیمُ أَنْتَ وَ یَخْرُجُ عَلِی ، لَا بَدَّ مِنْ ذَلِكَ ؛ اِیْ مُحَمَّدُ ! خُذِی مَعَالِیَ بِهٖ تَوْ سَلَامٌ مِّی رَسَانِدٍ وَ مِی فَرْمَايِدِ : اِیْ مُحَمَّدُ ! یَا تُو بَرَا یَ جَنْگِ خَارِجِ شَو وَ عَلِی رَا دَر جَا یَ خُودِ قَرَار بَدَه وَ یَا تُو دَر مَدِیْنَه بَمَان وَ عَلِی رَا بَرَا یَ جَنْگِ بَغْرَسْت.»^{۳، ۴}

۱. عبد الله بن ابی لشگر خود را علیحه زد، پائین‌تر از لشگر رسول خدا در نزدیکی ذباب، و بنا بر آنچه گمان می‌کنند: لشگر او کمتر از لشگر رسول خدا نبود. ابن هشام، عبد الملک بن هشام؛ سیره النبی، ج ۴، ص ۹۴۶؛ ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۵.
 ۲. واقدی، محمد بن عمر بن واقد؛ المغازی، ج ۲، ص ۹۹۵؛ حلبی، علی بن ابراهیم؛ السیره الحلبیه فی سیره المؤمنین، ج ۳، ص ۱۴۹.
 ۳. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۱، ص ۲۲۳.
 ۴. رک: حسینی تهرانی، سید محمد حسین؛ امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۹۷-۲۰۶.

۲ - دیدگاه صحابه و اندیشمندان اهل سنت درباره حدیث منزلت

اگر این حدیث، فضیلتی را برای حضرت علی ثابت نمی کند پس چرا بعضی از صحابه بنام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همچون عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص حسرت این مقام را می کشیدند و در برابر این حدیث شریف خاضع می شدند و با استناد به این منزلت به خودشان اجازه بدگویی نسبت به حضرت علی را نمی دادند.

ابن عساکر و موفق خوارزمی از ابن عباس نقل می کنند که عده ای درباره سابقین در اسلام صحبت می کردند که خلیفه دوم گفت:

«أما علی فسمعت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) يقول فيه ثلاث خصال لوددت أن لی واحدة منهن فکان أحب إلی مما طلعت علیه الشمس...؛ اما درباره علی از رسول خدا سه خصلت را شنیدم که دوست داشتم یکی از آنها درباره من باشد که اگر این گونه بود، بهتر بود برای من از آنچه خورشید بر آن می تابد.

من و ابوعبیده و ابوبکر و جماعتی از صحابه در محضر پیامبر بودیم که حضرت با دستشان بر شانه علی زدند و فرمودند:

یا علی أنت أول المؤمنين إيماناً وأول المسلمين إسلاماً وأنت منی بمنزلة هارون من موسى؛ ای علی! تو اولین مومن و نخستین اسلام آورنده به دین اسلام هستی و تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی»^۱

۱. ابن عساکر، علی بن حسن؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۶۷؛ خوارزمی، موفق بن احمد؛ المناقب، ص ۵۴ - ۵۵.

و متقی هندی این روایت را چنین نقل می کند:

«قال عمر بن الخطاب : كفوا عن ذكر علی بن أبی طالب فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول : فی علی ثلاث خصال لان یكون لی واحدة منهن أحب إلی مما طلعت علیه الشمس ، كنت أنا وأبو بكر وأبو عبیده ابن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم والنبی صلی الله علیه وسلم متکئ علی بن أبی طالب حتی ضرب بیده علی منکبه ثم قال : أنت یا علی ! أول المؤمنين إيماناً وأولهم إسلاماً ! ثم قال : أنت منی بمنزلة هارون من موسى ، وكذب علی من زعم أنه یحبنی ویبغضک.» متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲.

مسلم بن حجاج از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند:

«معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد که به علی ناسزا بگوید، (اما او امتناع

ورزید) و (معاویه) گفت: چرا تو به علی بن ابی طالب ناسزا نمی‌گویی؟

سعد بن ابی وقاص می‌گوید: من سه فضیلت و جایگاه در علی بن ابی طالب سراغ دارم

که هرگز به علی ناسزا نخواهم گفت، که اگر یکی از این‌ها در من باشد، بهتر است از

شتران سرخ مو؛ که یکی از آن‌ها حدیث منزلت است که پیغمبر فرمود: *أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ*

مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي.^۱

مشخص است که این قضیه حدیث منزلت یک فضیلت و رتبه‌ای است که هیچ یک از صحابه همچین

جایگاه و فضیلتی نداشتند که خلیفه دوم آرزو می‌کند و می‌گوید: صدور حدیث منزلت در شأن من، از تمام

ثروت روی زمین برای من بالاتر است.

ابن عبد البر از ابو اسحاق مروزی نقل می‌کند که این روایت دلالت می‌کند بر فضیلتی برای علی و

معرفت حق ایشان.^۲

بنابراین با توجه به موقعیت سیاسی و نظامی آن زمان و همچنین تعبیراتی که ابتدا و انتهای حدیث منزلت

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم صادر شده است آیا بدور از انصاف نیست که بخواهیم این استخلاف را تشبیه به

*و حال باید از خود عمر بن خطاب پرسید شما که این حدیث را نقل می‌کنید و حضرت علی علیه السلام را افضل امت می‌دانید و حتی شنیدید که

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر کسی بگوید مرا (پیامبر) دوست دارد در حالی که با علی دشمن است، دروغ گفته، پس چرا با راه انداختن بازی سقیفه به

همراه ابوبکر خلافت بلافصل علی را غصب کرده و او را از حق شرعی اش محروم ساخته و او را خانه نشین کردید؟

۱. «امر معاویه بن ابی سفیان سعدا فقال ما منعك ان تسب أبا التراب فقال اما ما ذكرت ثلاثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن أسبه لان تكون

لي واحدة منهم أحب إلي من حمر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له خلفه في بعض مغازيه فقال له علي يا رسول الله خلقتني مع

النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة بعدى وسمعتة يقول يوم خيبر

لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فتناولنا لها فقال ادعوا لي عليا فأتى به أرمدا فبصق في عينه ودفع الراية إليه ففتح الله عليه

ولما نزلت هذه الآية فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلي» نیشابوری،

مسلم بن حجاج؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

۲. «واحتجاج أهل الزيف به علي أنه أراد بذلك استخلافه فقد أجابه عن ذلك أبو إسحاق المروزي رحمه الله بجواب علي وجهين... والوجه الآخر أن هذا

الكلام إنما خرج من النبي عليه السلام في تفضيل علي ومعرفة حقه لا في الامامة لأنه ليس كل من وجب حقه وصار مفضلا استحق الامامة.» ابن عبد

البر، يوسف بن عبد الله؛ التمهيد، ج ۲۲، ص ۱۳۲.

جانشینی سایرین و یا اینکه کمتر از آنها بدانیم و بگوییم در قضیه حضرت موسی علیه السلام ایشان تنها به مناجات رفتند و همه امت در شهر باقی ماندند و هارون بر ایشان خلافت کرد اما در قضیه تبوک پیامبر به همراه همه مردان از شهر خارج شدند و در شهر فقط زنان و کودکان و افراد ناتوان باقی ماندند؟!

و آیا در موارد دیگری که پیامبر به جنگ می رفتند، غیر از این بود که کودکان و زنان در شهر باقی می ماندند؟

پس این حدیث شریف دلالت بر فضیلت و جایگاه ویژه علی علیه السلام می کند و نمی توان این خلافت را پایین تر از خلافت حضرت هارون دانست.

شبهه دوم: نقض خلافت علی علیه السلام با جانشینی غیر ایشان بر مدینه در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن تیمیه چنین اظهار نظر کرده است که این حدیث، دلالت بر خلافت نمی کند و در مقام استدلال نوشته است: استخلاف بر مدینه از خصائص علی علیه السلام نیست بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، بارها از مدینه بیرون رفته اند، و خلیفه ایشان در مدینه غیر از علی افرادی دیگر (همچون ابن ام مکتوم، بشیر بن عبد المنذر و ..) از صحابه بوده است و حتی سایر استخلافات بالاتر از این استخلاف است. و اگر بنابر بر استمرار خلافت باشد پس باید خلیفه پیامبر کسی باشد که در حجه الوداع جانشین پیامبر در مدینه بود.^۱

نقد و بررسی

۱ - کسی که حقیقت امر را بررسی نموده، و در کنجکاوی برآید، می داند که این موقف خاص، قضیه شخصی و مورد خاصی است که از داستان تبوک تجاوز نمی کند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند که در آن غزوه، جنگ صورت نمی گیرد، و نیاز مبرم شهر مدینه برای خلافت مثل امیر المومنین در آن، به

۱. «أَنَّهُ مَعَ وُجُودِهِ وَعَظَمَتِهِ قَدْ اسْتَخْلَفَ غَيْرَ عَلِيٍّ اسْتَخْلَافًا أَكْبَرَ مِنْ اسْتَخْلَافِ عَلِيٍّ... وَأَخْرَجُوا اسْتَخْلَافَ كَانَ عَلَى الْمَدِينَةِ كَانَ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَكَانَ عَلِيٌّ بِالْيَمَنِ، وَشَهِدَ مَعَهُ الْمُؤَمِّمُ لَكِنْ اسْتَخْلَفَ عَلَيْهَا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ غَيْرَ عَلِيٍّ. فَإِنْ كَانَ الْأَصْلُ بَقَاءَ اسْتَخْلَافِهِ، فَبَقَاءُ مَنْ اسْتَخْلَفَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ أَوْلَى مِنْ بَقَاءِ اسْتَخْلَافِ مَنْ اسْتَخْلَفَهُ قَبْلَ ذَلِكَ.

وَالْجُمْلَةُ فَلَا اسْتَخْلَافَاتٍ عَلَى الْمَدِينَةِ لَيْسَتْ مِنْ خَصَائِصِهِ، وَلَا تَدُلُّ عَلَى الْأَفْضَلِيَّةِ، وَلَا عَلَى الْإِمَامَةِ، بَلْ قَدْ اسْتَخْلَفَ عِدَّةٌ غَيْرُهُ. ابن تیمیه. احمد بن عبد الحليم؛ منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدريه، ج ۷، ص ۳۳۷.

حد ضرورت بود. برای آنکه مردم چنین می‌پنداشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جماعتی که دور آن حضرت هستند، طاقت و قدرت مقابله را در برابر پادشاه روم ندارند، و بر همین اصل بود که متخلفین از منافقین تخلف ورزیدند، و نزدیکترین پیشینی‌هائی که برای مدینه می‌شد، آن بود که بعد از غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، منافقین در پخش اخبار بد و فتنه‌انگیز برای تهییج مردم، برای شکست وارد آوردن بر قدرت و بازوی توان رسالت، دست زدند، و برای نزدیکی به عامل و نماینده بلاد روم که لشکر کشیده، و کم کم در پیشروی است، این اراجیف و شایعات را در مردم پراکنند.

و در این صورت با وجود چنین مقتضیاتی و کیفیاتی که مدینه داشت، واجب و لازم بود که امیر المومنین علیه السلام که در چشم این مردم منافق مهیب و با اُبَهِت بود، و در برابر نفوس سرکش و متمرّد، عظیم و بزرگ بود، بر شهر مدینه بعنوان خلافت منصوب شود، آن کسی که او را به بأس شدید و گِرو بند قاطع و شدید می‌شناختند، تا آنکه جلوی آن فتنه و آشوب مورد انتظار گرفته شود. و گر نه معلوم است که علی بن ابی طالب علیه السلام در هیچ مشهدی و غزوه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حضور داشته، از او جدا نبوده است، مگر غزوه تبوک.

و اگر در روایت صحیح که رسول خدا هنگام عزیمت به تبوک به امیر المومنین فرمود «و لا بدّ من أن أقیم أو تقیم فخلّفه»؛ چاره‌ای نیست که یا باید من بمانم، و یا باید تو بمانی، و او را جانشین خود کرد، ا دقت شود، به اوضاع آن زمان مطلع خواهیم شد که واقعه بخصوصی است و سایر دفعاتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مدینه غائب شده است، شامل نمی‌شود.

۲ - در مواردی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم غیر از امیر المومنین را به جای خود در مدینه قرار دادند، لفظ خلیفه بکار نبردند و نهایتاً برای حراست از مدینه آنها را منصوب کردند اما در حق حضرت علی علیه السلام در بسیاری از نصوص تعبیر خلیفه آمده است.

متقی هندی فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را خطاب به علی علیه السلام در قضیه جنگ تبوک، چنین نقل می‌کند:

«خلفتک أن تكون خلیفتی، قلت: أتخلف عنک یا رسول الله؟ قال: ألا ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی؛ تو را به عنوان خلیفه و جانشین خودم قرار دادم. (علی علیه السلام می گوید:) گفتم: آیا من جانشین شما باشم یا رسول الله؟ حضرت فرمودند: آیا راضی نیستی تو نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسی را داشته باشی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نیست؟»^۱

نسائی قضیه خروج پیامبر خدا برای جنگ تبوک را چنین می نویسد:

«رسول خدا به همراه مردم از شهر مدینه برای جنگ تبوک خارج شدند، علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: من هم به همراه شما بیایم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نه، پس علی علیه السلام گریه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنك لست بنبی، إنه لا ینبغی أن اذهب إلا وأنت خلیفتی؛ سزاوار نیست که من به جنگ بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی.»^۲

پس با توجه به اینکه در این روایات کلمه خلیفه بکار رفته و همچنین در ادامه نصب خلافت، منزلت هارون نسبت به موسی علیه السلام بیان شده، معلوم می شود که حضرت علی علیه السلام بر تمام اهل مدینه خلافت داشت همان طور که هارون علیه السلام چنین مقامی داشت.

۳- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بارها ابن ام مکتوم و غیر او را به عنوان جانشین معرفی کرده است، اما یک مورد با یک سند ضعیف وجود ندارد که حضرت درباره آنها فرموده باشد: أنت منی بمنزلة هارون من موسی؟

و حال اینکه ما نمی خواهیم از صرف استخلاف در جنگ تبوک، خلافت را اثبات کنیم تا اینکه شما مواردی را به عنوان نقض مطرح می کنید بلکه آنچه مهم است استدلال به جمله ای است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هنگام حرکت به سمت جنگ تبوک فرمودند که عبارت است از «انت منی بمنزلة هارون من موسی».

۱. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸.

۲. نسائی، احمد بن شعبه؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۶۳؛ طبرانی، سلیمان بن احمد؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۸.

۴ - اجماع امت بر عدم خلافت ابن ام مکتوم و دیگران است و خود همین دلیل بر عزل آنها است بخلاف حکومت حضرت علی علیه السلام.

۵ - ابن ام مکتوم و غیر او از صحابه صلاحیت امامت و خلافت کبری را ندارند و قرار دادن امثال او در مقابل حضرت علی علیه السلام تعصبی آشکار بیش نیست.

بنا بر این آنچه را که خواسته اند نقض کنند به خلافت غیر علی علیه السلام بر مدینه در غیر این واقعه، کلامی باطل است زیرا در آن دفعات، این تهییج و فتنه‌انگیزی منافقین نبوده است، و احتیاج مبرم صحنه کارزار به وجود امیر المومنین علیه السلام بیشتر بوده است بخلاف جنگ تبوک که عبارات موجود در این روایت، خود کاشف از احتیاج شدید مدینه بر خلافت علی علیه السلام دارد.

شبه سوم: خلافت غیر علی علیه السلام بر علی بن ابی طالب، دلیل بر عدم خلافت حضرت است.

ابن تیمیه اشکال کرده که اگر علی علیه السلام بصورت مطلق به منزله هارون می‌بود پس نباید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی را بر ایشان خلیفه قرار بدهد و حال اینکه می‌بینیم حضرت چنین کاری را انجام داده از جمله در جنگ خیبر.^۱

نقد و بررسی

در اینکه حضرت علی علیه السلام علی الاطلاق به منزله هارون می‌باشد شکی نیست و هرگز با حضور امیرالمومنین علیه السلام در مدینه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم کسی را بر آن حضرت استخلاف نکرده و این ادعای ابن تیمیه مبنی بر اینکه در جنگ خیبر، استخلاف غیر علی با وصف حضور جناب امیر المومنین علیه السلام در مدینه صورت گرفته، امری غیر مسلم است و علمای اهل سنت هم بر این مطلب اعتراف دارند که حضرت

۱. «وَلَوْ كَانَ عَلِيٌّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مُطْلَقًا لَمْ يَسْتَخْلَفْ عَلَيْهِ أَحَدًا، وَقَدْ كَانَ يَسْتَخْلَفُ عَلَى الْمَدِينَةِ غَيْرَهُ وَهُوَ فِيهَا، كَمَا اسْتَخْلَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ عَامَ خَيْبَرَ غَيْرَ عَلِيٍّ». ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج ۷، ص ۳۳۶.

علی (علیه السلام) در همه جنگ ها و مشاهد به همراه پیامبر بوده است مگر در قضیه تبوک که پیامبر ایشان را به عنوان خلیفه در مدینه قرار دادند و در جنگ خیبر پیروزی بدست ایشان صورت گرفت.^۱

و این ادعای باطل، برای رفع نقص از خلفاء ثلاثه است که ایشان بارها در حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) زیر حکم دیگران همچون عمر و عاص، ابو عبیده جراح و اسامه قرار گرفته اند. پس ابن تیمیه برای رفع این نقص و ملامت که به صراحت دلالت بر مفضولیت و سلب استحقاق خلافت بعد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می کند چنان دروغی را ادعا کرده است.^۲

شبهه چهارم: گریه حضرت علی (علیه السلام) دلیل بر عدم خلافت

ابن تیمیه مدعی است که گریه امیرالمومنین (علیه السلام) دلیل بر عدم خلافت ایشان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است خصوصاً آن که در حین گریه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد آیا مرا جانشین خود در میان زنان و اطفال قرار می دهی؟^۳ و حتی پا را از این فراتر گذاشته و می گوید گریه حضرت دلیل بر ضعف این استخلاف است.^۴

نقد و بررسی

۱ - جریان گریه حضرت در آن هنگام، در روایتی که بخاری و مسلم نقل کرده اند نیامده است و این به نوبه خود بر مبنای ابن تیمیه موجب وهن و سستی در موضوع است چنانکه با توجه به همین مبنا بسیاری از احادیث فضائل را مورد نقد قرار داده است.

۱. ابن اثیر، علی بن ابی الکرم؛ اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۴، ص ۱۶؛ ابن حجر، احمد بن علی؛ الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۴، ص ۶۶۴؛ عینی، محمود بن احمد؛ عمدۀ القاری شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲. میر سید حامد حسین؛ عبقات الأنوار فی إثبات إمامة الأئمة الأطهار، ج ۱۱، ص ۲۴۴.

۳. «فَلَوْ كَانَ عَلِيٌّ قَدْ عَرَفَ أَنَّهُ الْمُسْتَخْلَفُ مِنْ بَعْدِهِ لَكَانَ عَلِيُّ مُطْمَئِنِّ الْقَلْبِ أَنَّهُ مِثْلُ هَارُونَ بَعْدَهُ وَفِي حَيَاتِهِ، وَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ يَبْكِي، وَلَمْ يَقُلْ لَهُ: أَتُخَلِّفُنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ؟» ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج ۷، ص ۳۳۶.

۴. «بل كان هذا الاستخلاف أضعف من الاستخلافات المعتادة منه (صلی الله علیه وسلم) لأنه لم يبق في المدينة رجال كثيرون من المؤمنين أقوياء يستخلف عليهم، فكان كل استخلاف قبل هذه يكون على أفضل ممن استخلف عليه عليا، فلهذا خرج إليه علي يبكي ويقول: أتخلفني مع النساء والصبيان؟» همان، ج ۷، ص ۳۲۶.

۲ - بر فرض ثبوت این موضوع، گریه علی علیه السلام بر اثر استخلاف بر زنان و کودکان دروغ است بلکه گریه حضرت بخاطر عدم حضورش در غزوه تبوک بود؛ به جهت شوق به ملازمت و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ زیرا امیرالمومنین علیه السلام در تمام جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرکت داشته اند.

و یا اینکه گریه حضرت به جهت زخم زبان های منافقین مدینه بود نه بخاطر اینکه خلیفه بر زنان و کودکان شده بودند.

حاکم نیشابوری از حضرت علی علیه السلام روایت می کند که گریه ایشان به دو جهت بود یکی به جهت زخم زبان مردم و دیگری دوری از جهاد و از دست دادن فضیلت شرکت در جنگ، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«ما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی فان المدینه لا تصلح الا بی أو بک؛ شهر مدینه در صلاح استوار نمی ماند، و از گزند آفات و فساد مصون نمی ماند، مگر آنکه یا من و یا تو باید در آن بوده باشد.»^۱

و همچنین نسائی از سعد بن مالک نقل می کند که وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ تبوک، علی علیه السلام را جانشین خود کرد، مردم گفتند پیامبر به جهت سنگینی و کراهت از علی ایشان را به جنگ نبردند. علی علیه السلام به دنبال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راه افتاد و در بین راه به ایشان رسید و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا جانشین خود در بین زنان و کودکان قرار دادی تا اینکه مردم گمان دارند که به جهت سنگینی و کراهت مصاحبت شما با من، مرا جانشین خود در مدینه قرار داده ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱. «عن علی رضی الله عنه قال... فدعانی رسول الله صلی الله علیه وآله فعزم علی لما تخلفت قبل أن أتکلم قال فبکیت فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ما یبکیک یا علی قلت یا رسول الله یبکینی خصال غیر واحدۃ تقول قریش غدا ما أسرع ما تخلف عن ابن عمه وخذله و یبکینی خصلۃ أخرى کنت أرید ان أتعرض للجهاد فی سبیل الله لان الله یقول ولا یطئون موطننا یغیظ الکفار ولا ینالون عن عدو نیلا إلى آخر الآیه فکنت أرید ان أتعرض لفضل الله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اما قولک تقول قریش ما أسرع ما تخلف عن ابن عمه وخذله فان لک بی أسوء قد قالوا ساحر وکاهن وکذاب اما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی وما قولک أتعرض لفضل الله فهذه أبهار من فلفل جاءنا من الیمن فبعه واستمتع به أنت وفاطمۃ حتی یأتیکم الله من فضله فان المدینه لا تصلح الا بی أو بک هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه» حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۷.

فرمودند: آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من همانند هارون نزد موسی باشی؟ جز آنکه پس از من پیامبری نیست.^۱

پس اینکه حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد: «أتخلفني على النساء و الصبيان؟» آیا مرا جانشین خود بر زن ها و اطفال قرار می دهی؟ به این جهت است که حضرت بعد از آن که از حرف قریش در مورد جانشینی اش ناراحت شد، این سوال را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرد تا ایشان مطالبی بگوید که جواب قریش داده شود، یعنی در حقیقت جمله «جانشینی حضرت بر اطفال و زنان» کلام قریش بود که می خواستند از روی حسادت ایشان را به نگاه خودشان تحقیر کنند.

حال تعجب از ابن تیمیه است که چگونه گریه ای را که در حقیقت فضیلتی از فضائل امام علی علیه السلام به حساب می آید، دلیل بر ضعف او به حساب آورده است! و این چیزی نیست جز خباثت باطنی و روحیه ناصبی گری ابن تیمیه.

شبهه پنجم: منزلت در اینجا به معنی وکالت است نه خلافت

ابن تیمیه سعی کرده باقی ماندن حضرت علی علیه السلام را در مدینه، به عنوان نیابت و وکالت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قلمداد کند و می نویسد:

«استخلاف در زمان حیات، نوعی نیابت است که هر ولی امری ناچار از این کار است. و این طور نیست که هر کسی که صلاحیت استخلاف در حیات را بر بعض امت داشته

۱. «عن سعد بن أبي وقاص قال : لما غزا رسول الله صلى الله عليه وسلم غزوة تبوك خلف عليا كرم الله وجهه في المدينة قالوا فيه : مله وكره صحبته . فتبع علي رضي الله عنه النبي صلى الله عليه وسلم حتى لحقه في الطريق ، قال : يا رسول الله ، خلفتني بالمدينة مع الذراري والنساء حتى قالوا : مله وكره صحبته . فقال النبي صلى الله عليه وسلم : يا علي إنما خلفتك على أهلي ، أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي». نسائي، احمد بن شعيب؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، ص ۷۶.

باشد بتواند بعد از موت هم خلیفه باشد و مستخلف، وکیل محض است و انجام می دهد آنچه را وکیل به آن امر می کند.^۱

نقد و بررسی

۱ - تعصبات بی جا کار را به جایی می رساند که نص صریح آیات^۲ و روایات را بدون هیچ دلیل معتبری توجیه می کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در جنگ تبوک، هنگام خروج از مدینه خطاب به علی رضی الله عنه فرمودند: «خلفتک أن تكون خلیفتی؛ تو را به عنوان خلیفه و جانشین خودم قرار دادم.»^۳ و یا «إنه لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی؛ سزاوار نیست که من به جنگ بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی.»^۴

پس با توجه به اینکه در این روایات کلمه «خلیفه» بکار رفته و همچنین در ادامه نصب خلافت، منزلت هارون نسبت به موسی بیان شده، چطور می توان آن را به معنی نیابت و یا وکالت ترجمه کرد؟!

و از طرفی هم خلافت حضرت در مدینه مشروط نبوده است پس اشکالی در بقاء ولایت ایشان حتی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیست.

۲ - همانطور که بارها گفته ایم، مقایسه کردن فردی همچون علی رضی الله عنه که برادر و وزیر و پشتوانه محکمی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است با امثال ابن ام مکتوم و دیگران بی انصافی است که اگر کمی

۱. «وَأَيْضًا فَلِاسْتِخْلَافٍ فِي الْحَيَاةِ نَوْعٌ بَيِّنٌ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ لِكُلِّ وَدَّيٍّ أَمْرٌ، وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ يَصْلُحُ لِلِاسْتِخْلَافِ فِي الْحَيَاةِ عَلَى بَعْضِ الْأُمَّةِ يَصْلُحُ أَنْ يُسْتَخْلَفَ بَعْدَ الْمَوْتِ... فَلَيْسَ الْإِسْتِخْلَافُ فِي الْحَيَاةِ كَالِاسْتِخْلَافِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَالْإِنْسَانُ إِذَا اسْتَخْلَفَ أَحَدًا فِي حَيَاتِهِ عَلَى أَوْلَادِهِ، وَمَا يَأْمُرُ بِهِ مِنَ الْبَرِّ كَانَ الْمُسْتَخْلَفُ وَكَيْلًا مَخْضًا يَفْعَلُ مَا أَمَرَ بِهِ الْمُوَكَّلُ، وَإِنْ اسْتَخْلَفَ أَحَدًا عَلَى أَوْلَادِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ، كَانَ وَلِيًّا مُسْتَقِلًّا يَعْمَلُ بِحَسَبِ الْمَصْلَحَةِ، كَمَا أَمَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَلَمْ يَكُنْ وَكَيْلًا لِلْمَيِّتِ.

وهكذا أولو الأمر إذا استخلف أحدهم شخصًا في حياته فإنه يفعل ما يأمره به في القضايا المعينة، وأما إذا استخلفه بعد موته فإنه يتصرف بولايته، كما أمر الله ورسوله، فإن هذا التصرف مضاف إليه لا إلى الميت بخلاف ما فعله في الحياة بأمر مستخلفه فإنه يضاف إلى من استخلفه لا إليه فأين هذا من هذا؟! ولم يقل أحد من الفقهاء: إن من استخلف شخصًا على بعض الأمور، وانقضى ذلك الاستخلاف: إنه يكون خليفه بعد موته على شيء.» ابن تیمیه، احمد بن

عبدالحلیم، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدريّة، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲. {وقال موسى لأخيه هارون أخلفني في قومي وأصلح}؛ اعراف، آیه ۱۴۲.

۳. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸.

۴. نسائی، احمد بن شعیب؛ خصائص امیر المؤمنین رضی الله عنه، ص ۶۳؛ طبرانی، سلیمان بن احمد؛ المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۷۸.

تامل داشته باشیم در اوضاع مدینه در زمان جنگ تبوک و الفاضی که در ابتدا و انتهای این حدیث شریف بکار رفته، چنین نخواهیم گفت. و آیا سراغ دارید که در یک مورد از مواردی که سایر افراد در مدینه به عنوان جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بودند حدیث منزلت درباره آنها بکار رفته باشد؟!^۱

و عمده در استدلال بر امر خلافت، نفس حدیث منزلت است نه صرف استخلاف در مدینه در زمان جنگ تبوک.

شبهه ششم: شبیه سازی روایات فضیلت

صاحب منهاج السنه در مقام اشکال به این حدیث شریف می نویسد:

«با توجه به سیاق حدیث منزلت، نمی توان همه ویژگی های هارون را برای علی علیه السلام ثابت کرد همان طور که با روایتی که در صحیحین در شأن ابوبکر و عمر آمده «مثلک یا أبا بکر مثل ابراهیم، ومثلک یا عمر مثل نوح» نمی توان شیخین را در تمام ویژگی ها مساوی با ابراهیم و نوح (علیهما السلام) دانست. و این روایت در فضیلت، بالاتر است از حدیث منزلت؛ چون ابراهیم و نوح (علیهما السلام) بر هارون برتری دارند.

پس آنچه سیاق حدیث منزلت بر آن دلالت دارد این است که حضرت علی فقط در زمان نبودن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جهت جنگ تبوک، خلیفه بوده اند مانند هارون که در مدت غیبت موسی علیه السلام زمان رفتن به کوه طور، جانشین موسی بود همانطور که حدیث مذکور در حق شیخین، دلالت بر سختی و نرمی آن دو می کند همچون ابراهیم و نوح (نه اینکه در تمام خصلت ها، شبیه آن دو باشند).^۱

۱. «ألا ترى إلى ما ثبت بالصحیحین من قول النبی فی حدیث الأساری لما استشار أبا بکر فأشار بالفداء، واستشار عمر فأشار بالقتل، قال: سأخبرکم عن صاحبیکم، مثلک یا أبا بکر مثل ابراهیم، ومثلک یا عمر مثل نوح، فقلوه (صلی الله علیه وسلم) لهذا مثلک مثل ابراهیم وعیسی، وقوله لهذا مثلک مثل نوح وموسی أعظم من قوله: أنت منی بمنزلة هارون من موسی». ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعة القدیة، ج ۷، ص ۳۳۰.

نقد و بررسی

مخالفان فضیلت، در مواجهه‌ی با روایات فضائل اهل بیت علیهم‌السلام، در مرحله اول سعی در خدشه کردن بر سند این روایات را دارند و در صورت عاجز ماندن، تلاش می‌کنند دلالت این احادیث را تضعیف کنند و در مرحله آخرکه پاسخی قانع‌کننده نداشته باشند، تعصبشان باعث می‌شود تا دست به دامن حيله‌ی جعل روایات متعارض شوند. مثلاً در مقابل حدیث ثقلین، «اصحابی کالنجوم فبایهما اقتدیتما اهدیتما» را جعل کردند و در برابر حدیث «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة»، «ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة» را جعل کردند و حال ابن تیمیه در برابر حدیث قطعی و متواتر منزلت، روایت مذکور را جعل کرده‌اند تا اینکه از اعتبار و دلالت این حدیث منزلت بکاهند.

اما با بررسی این روایت، به ضعف آن از جهت سند و دلالت پی می‌بریم:

۱ - اینکه ابن تیمیه روایتی را از پیامبر در تشبیه خلیفه اول و دوم به ابراهیم و نوح با استناد به صحیحین نقل کرده، دروغ هست و این روایت در این دو کتاب نیامده است و شاهد بر این مطلب، آن است که محقق کتاب منهاج السنه در حاشیه این کتاب می‌نویسد:

«این حدیث در مسند احمد آمده است و محقق مسند (احمد شاکر) در حاشیه مسند می‌نویسد که این روایت از جهت سندی ضعیف است.»^۱

گویا ابن تیمیه گمان نمی‌کرد که کسی با توجه به استناد او، به صحیحین مراجعه کند و کذبش آشکار شود.

۲ - بر فرض صحت، این حدیث اصلاً فضیلتی محسوب نمی‌شود چرا که وجه شبه این تشبیهات در خود روایات، ذکر شده است.

احمد بن حنبل چنین روایت می‌کند که در جنگ بدر وقتی قضیه اسیران پیش آمد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با ابوبکر مشورت کرد، نظر ابوبکر این بود که پیامبر آنها را ببخشد و قومشان برایشان فدیة بدهند و پیشنهاد عمر این بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنها را بکشد.

۱. همان، ج ۶، ص ۱۳۳.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ابوبکر گفت: تو همانند ابراهیم هستی که گفت: «پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند پس هر که از من پیروی کند، او از من است، و هر کس از من نافرمانی کند تو بخشاینده مهربانی»^۱

و مثال تو چون مثال عیسی علیه السلام است که گفت: «اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تواند. و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی!»^۲

سپس رو به عمر کرد و گفت: ای عمر! مثال تو چون مثال نوح است که گفت: «نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را روی زمین باقی مگذار»^۳

و مثال تو چون مثال موسی علیه السلام است که گفت: «پروردگارا! تو فرعون و اطرافیان را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده‌ای، پروردگارا! در نتیجه (بندگان را) از راه تو گمراه می‌سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان) دلهایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.»^۴

پس اینکه به عمر گفته شده تو هم مانند نوح علیه السلام هستی یعنی در این گفتار که «همه کافران را بکش» مانند نوح هستی نه اینکه تو مقام و رتبه ایشان را داری، و این یک تشبیه عامی است چرا که بسیاری از پیامبران این حرف را زده‌اند و بسیاری از صحابه و مردم عادی هم این چنین دعا می‌کنند که «خدایا هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار».

و همچنین وجه تشابه ابوبکر به عیسی هم بیان شده است.

۱. { رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ } . ابراهیم، آیه ۳۶.

۲. { إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ } . مانده، آیه ۱۱۸.

۳. { وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِبَّارًا } . نوح، آیه ۲۶.

۴. { وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوَا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ } . یونس، آیه ۸۸.

۵. احمد بن حنبل؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۳.

اما با توجه به صدور حدیث منزلت به مناسبت های مختلف، پس نمی توان ادعا کرد که وجه شبه آن، فقط خلافت در زمانی کوتاه (در ظرف زمانی جنگ تبوک) است بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این حدیث شریف می خواهند تمام خصلت های حضرت هارون را برای امیرالمومنین علیه السلام ثابت کنند که از جمله آنها، امامت و خلافت بلافصل می باشد همانطور که اگر هارون علیه السلام زنده می ماند خلیفه موسی علیه السلام می بود.

و حال از انصاف بدور است که بخواهیم این چنین روایتی را متعارض با حدیث منزلت بدانیم که جمیع مقامات هارون را برای حضرت علی علیه السلام ثابت می کند.

بنابراین هیچ روایتی نمی تواند در از جهت سندی و دلالتی، به حدیث منزلت برسد تا اینکه بخواهد تعارض داشته باشد.

نتیجه گیری

یکی از روایات معتبر و متواتر بر خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام حدیث شریف منزلت است که هیچ شبهه ای در سند این روایت نیست همانطور که حتی کسانی مانند ابن تیمیه (که به دنبال تضعیف احادیث مناقب و فضائل می باشند و در این باره به ورطه افراط افتاده اند) به صحت سند این حدیث اعتراف کرده اند.

دو ویژگی عمده این روایت، اثبات خلافت بلافصل و افضلیت برای حضرت امیر علیه السلام می باشد که همین دو امر مهم، باعث موضع گیری مخالفین در مقابل این حدیث شده است.

ابن تیمیه خواسته با شبهه پراکنی هایی پیرامون این حدیث، از قوت آن بکاهد، و نهایت تلاش خود را کرده است تا این روایت را توجیه کند ولی با بررسی الفاظ بکار رفته در این روایت و قرائن داخلی و خارجی پیرامون آن، سست بودن دیدگاه ابن تیمیه به اثبات می رسد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن اثیر، علی بن ابی الکرم؛ *اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابۃ*، تهران: انتشارات اسماعیلیان، بی تا.
۲. ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم؛ *منہاج السنۃ النبویۃ فی نقض کلام الشیعۃ القدیریۃ*، تحقیق: محمد رشاد سالم، جامعۃ الامام محمد بن سعود الاسلامیۃ، چاپ اول، سال ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م، بی جا.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، بیروت: دار المعرفۃ، چاپ دوم، بی تا.
۴. ابن سعد، محمد بن سعد، *طبقات الکبری*، بیروت: دار صادر، بی تا.
۵. ابن عبد البر، یوسف بن عبد اللہ؛ *التمہید*، تحقیق: مصطفی بن احمد علوی و محمد عبد الکبیر بکری، وزارت عموم الأوقاف والشؤون الاسلامیۃ، سال ۱۳۸۷. بی جا.
۶. _____؛ *الاستیعاب*، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دار الجیل، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲ م.
۷. ابن عساکر، علی بن حسن؛ *تاریخ مدینۃ دمشق*، تصحیح: علی شیر، بیروت: دار الفکر، سال ۱۴۱۵ هـ.
۸. ابن ماجہ، محمد بن یزید؛ *سنن ابن ماجہ*، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، دار الفکر. بی جا، بی تا.
۹. احمد بن حنبل؛ *مسند احمد*، بیروت: دار صادر، بی تا.
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ *صحیح البخاری*، بیروت: دار الفکر، سال ۱۴۰۱ - ۱۹۸۱ م.
۱۱. ترمذی، محمد بن عیسی؛ *سنن الترمذی*، تحقیق: عبد الرحمن محمد عثمان، بیروت: دار الفکر، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م.

۱۲. حاکم حسکانی، عبید الله بن احمد؛ *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تحقیق: محمد باقر محمودی، قم: مجمع إحياء الثقافة الاسلامیة، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ - ۱۹۹۰ م.
۱۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله؛ *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: یوسف عبد الرحمن مرعشلی، دار المعرفة، بیروت. بی تا.
۱۴. حسینی تهرانی، سید محمد حسین؛ *امام شناسی*، علامه طباطبائی، چاپ سوم، مشهد، سال ۱۴۲۶ هـ.
۱۵. حلبی، علی بن ابراهیم؛ *السیرة الحلبیة فی سیرة الأمين المأمون*، دار المعرفة، بیروت، سال ۱۴۰۰ هـ.
۱۶. حموی، یاقوت بن عبد الله؛ *معجم البلدان*، دار إحياء التراث العربی، بیروت، سال ۱۳۹۹ - ۱۹۷۹ م.
۱۷. صالحی شامی، محمد بن یوسف؛ *سبل الهدی والرشاد*، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود، علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م.
۱۸. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ *المعجم الکبیر*، تحقیق: حمدی عبد المجید السلفی، قاهره: مکتبه ابن تیمیة، چاپ دوم، سال ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن؛ *الاقتصادالهادی إلى طریق الرشاد*، تهران: مکتبه جامع چهلستون، سال ۱۴۰۰ هـ.
۲۰. عینی، محمود بن احمد؛ *عمدة القاری شرح صحیح البخاری*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۲۱. فخر رازی، محمد بن عمر؛ *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، سال ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۰ م.
۲۲. کتانی، محمد بن جعفر؛ *نظم المتناثر من الحدیث المتواتر*، مصر: دار الکتب السلفیة، چاپ دوم، بی تا.
۲۳. گنجی، محمد بن یوسف؛ *کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب علیہ السلام*، بی جا، بی تا.

۲۴. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ *کنز العمال*، تحقیق: بکری حیانی و صفوة السقا، بیروت: مؤسسه الرسالة، سال ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹ م.

۲۵. مجلسی، محمد باقر؛ *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م.

۲۶. نسائی، احمد بن شعیب؛ *السنن الکبری*، تحقیق: عبد الغفار سلیمان بنداری و سید کسروی حسن، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ م.

۲۷. _____؛ *خصائص امیر المؤمنین (علیه السلام)*، تحقیق: محمد هادی امینی، تهران: مکتبه نینوی الحدیث، بی تا.

۲۸. نیشابوری، مسلم بن حجاج؛ *صحیح مسلم*، بیروت: دار الفکر، بی تا.

۲۹. واقدی، محمد بن عمر بن واقد؛ *المغازی*، تحقیق: مارسدن جونز، نشر دانش اسلامی، سال ۱۴۰۵ هـ.

۳۰. هندی، میر سید حامد حسین؛ *عقبات الأنوار فی إثبات إمامة الأئمة الأطهار*، اصفهان: کتابخانه امیر المؤمنین، چاپ دوم، سال ۱۳۶۶ ش.